

## تعامل فرهنگی بین ایرانیان و ترکان در آسیای مرکزی

دکتر بهرام امیراحمدیان

پژوهشگر مسائل آسیای مرکزی و قفقاز و استاد دانشگاه

گفتم ز کجایی تو تسخر زد و گفت ای جان نیمیم ز ترکستان نیمیم زفرغانه

(مولوی)

بنابه تعبیر مولوی ایرانیان با ترکان در آسیای مرکزی چنان درهم آمیخته بودند که تفکیک آنان از یکدیگر ممکن نبود و از این رو، در هنگام پرسش از هویت فرد و کجایی آنان، برایشان مشکل بود که بگویند ایرانی‌اند یا ترک. از همین رو این سؤال تمسخرانگیز می‌نمود. دره فرغانه به نوشته کتاب *حدود العالم* (قرن چهارم هجری)، دروازه ترکستان است. شهر فرغانه و اوش از شهرهای ایرانی در دهانه این دره قرار دارند و رود سیردریا (سیحون) از این نقطه از دره تنگ وارد وادی گسترده و وسیع فرغانه می‌گردد، از آنجا به سوی غرب، آغاز جهان ایرانی است که آسیای مرکزی را تا ساحل شرقی دریای خزر پوشش می‌دهد.

در دره فرغانه هنوز هم عنصر غالب فرهنگی، فرهنگ ایرانی است. عید نوروز در این وادی با شکوه تمام جشن گرفته می‌شود. آداب و رسوم ایرانی در بین مردم رواج دارد اگرچه برخی به زبان ترکی (قرقیزی، ازبکی) نیز سخن می‌گویند. شهر اوش شهری با سبک و سیاق ایرانی است. آثار معماری آن شباهت بسیاری به یادمانهای تاریخی ایران دارد.



بنا به گفته محمود کاشغری مولف *دیوان اللغت التترک* (قرن ششم هجری) «ترک بورک سیز، فارس ترک سیز اولاً بیلمز» (ترک بدون کلاه و فارس بدون ترک نمی تواند باشد). در صحنه آسیای مرکزی، از زمان ظهور ترکان، آنان با ایرانیان درآمیختند. پیش از ظهور ترکان در آسیای مرکزی، که به قرن ششم و هفتم میلادی باز می گردد، فرهنگ غالب منطقه فرهنگ ایرانی بود. با حمله اعراب به ایران و سپس فتح ماوراءالنهر در سالهای آغازین نیمه اول قرن هفتم میلادی، حوزه تمدنی منطقه دگرگون شد که تا پس از کاهش اقتدار خلفای عباسی، ظهور خاندانهای ایرانی از جمله سامانیان، دوباره فرهنگ و تمدن ایرانی در منطقه گسترده شد.

هنگامی که اعراب منطقه را اشغال کردند زدودن فرهنگ و تمدن ایرانی را آزاد کردند. نخست نام منطقه را از ورارودان (یا فرارودان) به عربی ترجمه و «ماوراءالنهر» نامیدند. در اواخر دوره تسلط اعراب بر منطقه، ترکان در کسوت غلامان جنگجو، سپاهیان و مزداران در دربار امرای محلی وابسته به خلفا ظاهر شدند، ایرانیان امور دربار را در اختیار داشتند و به امور دیوانی می پرداختند. به همین سبب، ایرانیان و ترکان تاثیر شگرفی بر گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی داشتند. در این دوره، تمدنی از آمیزش ترکان، ایرانیان و اعراب پدید آمد که در عین حال ویژگیهای فراملتی داشت و شاید نخستین نشانه های جهانی شدن اسلام در آن دوره بود.

گرچه ترکان در مقابل هجوم اسلام مقاومت کردند پس از نفوذ مسلمانان در آسیای مرکزی، تاثیر فرهنگ باختتری بر روی آنان به نحو قابل توجهی تشدید شد. از همان دوران پیش از ظهور اسلام یعنی در دوره ساسانیان، نفوذ ایران در آسیای میانه بیش از پیش افزایش یافته بود.<sup>۱</sup>

در دوره ساسانیان، ایران بر راههای زمینی و دریایی بازرگانی جهان تسلط داشت و در این زمینه نیز چون زمینه های دیگر، به اوج عظمت خود رسید و این وضع تا پایان سقوط ساسانیان ادامه داشت.<sup>۲</sup> به جهت اتحاد ایران با ترکان در خاور، برای مدتی کوتاه ایران توانست موقعیتهایی کسب کند، اما رابطه ایران با ترکان بعدها قطع شد. به علاوه در دوره ساسانیان، همچنان که در دوره هخامنشیان بود، جنگهای پی در پی غرب، فرصتی برای محافظت از مرزهای شرقی باقی نگذاشت. به همین دلیل بود که ترکان موفق شدند سرزمینهای حوزه رود گرگان را از چنگ ایران

بیرون آورند. ترکان پس از تسخیر این ناحیه در معرض تاثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفتند و پاره‌ای از آنان زرتشتی شدند.<sup>۳</sup>

نفوذ ایران در آسیای مرکزی در دوره اسلامی به نحو قابل توجهی تقویت شد. این بار نفوذ فقط به حوزه فرهنگ محدود نمی‌شد. بدیهی است که شمار کثیری از پارسها، همزمان با عربها وارد ترکستان شدند و در آنجا رحل اقامت افکندند.<sup>۴</sup>

رشد تعداد طوایف ترک در آسیای مرکزی و گسترش نفوذ آنان در این منطقه، سبب غلبه آنان بر جمعیت بومی ایرانی تبار شد و ترکیب جمعیت منطقه را دگرگون کرد و بدین ترتیب، اقوام ترک کوچ‌نشین سراسر دشتها، بیابانها، روستاها و شهرهای واحه‌های آسیای مرکزی را تحت سلطه خود درآوردند و ایرانی‌تباران را به جنوب و شرق منطقه راندند. در کنار این تحولات، فرهنگ ایرانی، که به دلیل وجود ادیبان و شاعران و خط نوشتاری و ادبیات مکتوب ایستادگی کرده بود، بر جامعه تسلط داشت و در فرهنگ تازه‌واردان ترک نیز تاثیر گذاشته بود.

ایرانیان آسیای مرکزی افسانه‌های پادشاهان ایرانی را به خود اختصاص دادند. گویشهای ایرانی به تدریج جای خود را به زبان فارسی داد و زبان ادبی مشترکی شکل گرفت که در خدمت ایرانیان ساکن ایران و ترکستان قرار گرفت. تنها رقیب زبان فارسی، زبان ترکی بود و مبارزه‌ای که زبان فارسی با آن داشت اغلب به نتایج مصیبت‌باری می‌انجامید. از همان قرون اولیه اسلامی دو پدیده زیر آغاز شد که تا قرن بیستم ادامه یافت:

الف- جایگزین شدن تدریجی گویشهای زنده ایرانی به وسیله زبان ادبی فارسی؛

ب- جایگزین شدن تدریجی گویشهای ایرانی (که زبان ادبی را هم شامل می‌شود) با زبان ترکی.<sup>۵</sup>  
حاصل تعامل و تقاطع فرهنگ ایرانی و ترکی وجود وام‌واژگان ایرانی در ترکی و وام‌واژگان ترکی در زبان فارسی است. در زبان معاصر ترکی (در هر سه شاخه شرقی، غربی و جنوبی آن) و فارسی (در شاخه جنوبی و غربی) نیز این وام‌واژگان نقش مهمی دارند.

از همان روزی که اعراب به ایران قدم گذاشتند اشغال ولایات آسیای مرکزی را، که در این طرف آمودریا واقع بود، یعنی ماوراءالنهر را هدف اساسی خود قرار دادند. چنان‌که از تاریخ بخارا اثر نرشخی (قرن دهم میلادی)، معجم البلدان اثر جغرافیدان عرب، یاقوت (قرن سیزدهم میلادی)



برمی‌آید که عربها ادعا می‌کردند اشغال نمودن ماوراءالنهر وظیفه مقدس و مذهبی پیروان اسلام است.<sup>۶</sup>

در سال ۶۵۱م، پس از کشته شدن آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، عربها مرو را اشغال و سه سال پس از این واقعه، نخستین تاخت و تاز خود را به ماوراءالنهر آغاز کردند، در سال ۶۶۷م آنها برای بار نخست به چغانیان حمله آوردند و به هیتالیان ضربه سختی زدند. عربها آشکارا به عملیات جنگی در مقیاس وسیع آمادگی داشتند. یکی از چندین تدابیر، آمادگی جنگی و سیاسی از بصره و کوفه، کوچاندن پنجاههزار خانواده عرب بود. عربهای مهاجر در پادگانهای پنج منطقه مستقر شدند.<sup>۷</sup>

اعیان و اشراف عرب، فقط پس از آنکه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان (۷۰۵-۶۸۵م) نزاعهای داخلی خلافت طلبی بر هم خورد و قیامهای مردم ممالک تابعه فرو نشانده شد، به استیلای ماوراءالنهر به طور قطعی کمر بستند.<sup>۸</sup> در سالهای ۷۱۳-۷۱۲م خاقان ترک و سه دولت تام‌الاختیار سغد، چاچ و فرغانه متحدانه در مقابل عربها قد علم کردند.<sup>۹</sup>

اصول اداره خلفای عرب در آسیای مرکزی نه تنها موجبات نارضایتی عامه زحمتکش را به وجود آورد، همزمان به اشراف مالک زمین هم خوش نمی‌افتاد. اعراب با استیلای آسیای مرکزی اگرچه در ابتدا به اقتصاد و تمدن محلی زبانهای بزرگی وارد کرد، ولی مبداء رشد گسترده میان مردمان گوناگون شد که با آمیزش بزرگ فرهنگ آسیای مرکزی و تمام شرق نزدیک در قرنهای نهم و یازدهم میلادی به وقوع پیوست.<sup>۱۰</sup> شورشهای مداوم خلق ماوراءالنهر علیه حکمفرمایی اعراب، که از زمان آغاز استیلای خلافت بر آسیای مرکزی به این سو ادامه داشت، بعد از فرو خفتن شورش مقنع نیز قطع نشد.

در سال ۸۰۶م، شورش عظیمی به رهبری رافع بن لیث رخ داد. شورشیان قائم مقام خلیفه را در سمرقند به قتل رساندند و مدتی چند شهر را در دست خود داشتند. در این شورش، خصوصاً اهالی فرغانه، خجند، بخارا، اسروشنه، خوارزم، چغانیان و ختلان فعالانه شرکت نمودند. ترکهای بادیه‌نشین نیز به کمک شورشیان آمدند.

این شورش بزرگ خلق در سال ۸۱۰ م فرونشاند شد و این کار تنها وقتی برای اعراب میسر شد که سرکرده شورشیان رافع بن لیث در حساس‌ترین لحظه مبارزه خیانت کرد و به دشمنان پیوست. در سالهای بعدی گاه در سغد، گاه در اسروشنه و فرغانه، شورشهای دیگری رخ داد.<sup>۱۱</sup>

در زمان خلافت عباسیان، خاندانهای ایرانی در اداره امور آسیای مرکزی نقش مهمی داشتند. ولایات گوناگون ماوراءالنهر را اساساً نمایندگان اشراف محلی و قبل از همه نسل برمکیان و سامانیان اداره می‌کردند. ولی این تدبیر تقویت حکومت خلافت را در آسیای مرکزی باعث نشد، بلکه برعکس، بر شرایط و امکانات مساعدت‌کننده به آزادی این سرزمینها از حکمفرمایی اعراب افزود.<sup>۱۲</sup>

موقعیت اعیان و اشراف بسیار تقویت شد، مخصوصاً از سال ۸۲۱ م که در خراسان و ماوراءالنهر خاندانهای محلی، ابتدا طاهریان و بعد سامانیان روی کار آمدند.<sup>۱۳</sup>

طاهریان (۸۷۳-۸۲۱ م)، صفاریان (۹۱۳-۸۷۳ م)، و بعد سامانیان (۹۹۹-۸۷۵ م)، از جمله حکومتهایی ایرانی بودند که در خراسان و ماوراءالنهر حکومت می‌کردند. در سال ۹۰۰ م اسماعیل سامانی در نزدیکی بخارا عمرو بن لیث را مغلوب کرد. این پیروزی اسماعیل بدان سبب میسر شد که مردم و پیشه‌وران او را پشتیبانی نمودند. پس از آن، اسماعیل حاکمیت خویش را در خراسان مستقر ساخت. علاوه بر آن، اسماعیل سامانی برای قلع و قمع بادیه‌نشینانی، که شهرهای ماوراءالنهر را تهدید می‌کردند، بر آنان تاخت و آنان را تارومار کرد. پیروزی او بر بادیه‌نشینان کمتر از پیروزی او بر عمرو بن لیث نبود. بادیه‌نشینان با تحمل شکستهای مهلک مدت زیادی از غارت و تجاوز به مناطق ماوراءالنهر دست برداشتند.<sup>۱۴</sup>

نقش ترکان در توسعه و گسترش فرهنگ ایرانی-اسلامی در آسیای مرکزی بسیار ارزنده است. بدون وجود ترکان، توسعه اسلام در آسیای مرکزی متصور نبود. مرز شمالی اسلام و خلافت اسلامی در آسیای مرکزی برای مدتی با مرزهای قومی ایرانیان و ترکان و در عین حال با مرزهای میان جوامع اسکان یافته کشاورز و ترکان چادرنشین مصادف شده است.<sup>۱۵</sup>



آیین‌های نوروزی که از گذشته‌های دور در قلمرو تمدنی ایران در آسیای مرکزی وجود داشت با چیرگی ترکان در آسیای مرکزی و ترکستان (شرقی و غربی) نه تنها از بین نرفت، بلکه به جهت قرابت فرهنگی و تعامل فرهنگی بین ایرانیان و ترکان گسترش یافت و به‌عنوان نماد فرهنگی و آیین ملی به حیات خود ادامه داد که تاکنون نیز ادامه دارد. این عنصر وحدت‌بخش فرهنگی منطقه، اکنون به‌نحو بارزتری می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای همگرایی فرهنگی و اجتماعی ملل منطقه به‌کار گرفته شود.

گروه‌های طوایف ترک در داد و ستد خود با شهرهای واحه‌ای ایرانی از جمله اورگنج، خیوه، سمرقند، بخارا، آمل، مرو و ... در آسیای مرکزی در هنگام کوچ به این منطقه در تماس قرار داشتند. پیش از آن نیز جاده ابریشم در کنار پیوند بین شرق و غرب آسیای مرکزی با ایران و سپس اروپا، در کنار مبادله کالا و مسافر، فرهنگ و تمدن و اندیشه و ادیان را نیز انتقال می‌داد و سبب نزدیکی بین فرهنگها و ملل ساکن در طول جاده می‌شد.

ترکان با ورود به ترکستان غربی، الگوهای روابط را در برقراری رابطه با ایرانیان شرقی و دولت شهرهای طخاری ترکستان شرقی ادامه دادند. در آسیای مرکزی این دولت شهرها برحسب زبان به سه گروه ایرانی شرقی تقسیم شدند: «خوارزمیان» در منتهی‌الیه غرب ماوراءالنهر؛ اهالی «سغدی» زبان در سمرقند، بخارا، چاچ/شاش (تاشکند) و نواحی همجوار با توده‌های پراکنده شده در آسیای مرکزی و آسیای داخلی؛ گروه‌های زبانهای «باختری» و دیگر زبانهای طخارستان. تاریخ سیاسی آغازین این دولتها فقط به‌طور ناقص شناخته شده است. در قرن هفتم خوارزم به دولت متمرکزتری تبدیل شد که شاه یعنی خوارزمشاه آن را اداره می‌کرد، و او بر توابع امیرنشین‌ها فرمانروایی داشت. معمولاً در سغد نظامهای کمتر متمرکز گسترش پیدا کرده بود. فرمانروایان سمرقندی، که از قدرتمندترین این سلسله‌های سغدی محسوب می‌شدند، عنوان «قشیب» (به ایرانی غربی خشائتا، ایخشید در عربی، ملک در اسناد سغدی) داشتند.

شاهزاده‌های کوچک سغدی، عنوان «گوتو» (خوتاو) داشتند. این فرمانروایان که منابع چینی ادعا می‌کنند که آنها به یکی از قبایل تعلق داشتند (خانه چائو = جموک (جاموگ) از مولغان

مسلمانان)، ابتدا در طبقه‌ای برابر با طبقه دهقانان قرار داشتند که زمینداران اشرافی بودند و در قلعه‌های تدافعی زندگی می‌کردند.<sup>۱۶</sup>

علاوه بر این، کشاورزی بسیار توسعه‌یافته‌ی آبی واحه‌های خوارزمیان و سغدیان و در تولید صنایع دستی و تجارت نیز به‌طور عمیق درگیر شده بودند، منافع تجاری خود را بر اوراسیای غربی/ اروپای شرقی، متوجه کرده بودند و سرزمین آنها در دوره اسلامی به مرکز بازرگانی کالاهای مناطق جنگلی شمالی (به‌ویژه پوست و الوار) برای جهان اسلام تبدیل شده بود. سغدی‌ها، همان‌طور که دیده‌ایم، شبکه تجاری را در جاده ابریشم ایجاد کرده بودند که آنها را به مغولستان و آسیای شرقی پیوند می‌داد. در ضمن تماس آنها با سرزمینها و فرهنگهای متعدد، دیاسپوراهاى سغدیان چنان توسعه یافته بود که به قول فرای «سکولاریسم تجاری» ایجاد شده بود و مسامحه برای ادیان و مذاهب گوناگون زرتشتی، مانویت، بودایی و مسیحیت برای آنها شناخته شده بود. به‌علاوه برای عقیده به پرستش غالباً توصیه عقاید گوناگون محلی نیز انجام می‌گرفت. اگرچه بودیسم در دوره اسلامی مرده بود ولی دیگر ادیان و مذاهب در قرن دهم در سمرقند حضور داشتند.<sup>۱۷</sup>

قرن دهم میلادی آسیای مرکزی سراسر حادثه است. قراخانیان، سلسله‌ای ترک بودند که منشاء آنان کاشغر در شرق منطقه و در ترکستان شرقی بود. آنان در اواخر قرن دهم میلادی ماوراءالنهر را از سامانیان گرفتند و بعدها آن را به سلجوقیان مرو واگذاشتند. شاید بتوان گفت که روند ترک شدن آسیای مرکزی پس از افول سامانیان و با روی کار آمدن قراخانیان آغاز شد. در اثنای قرون یازدهم و دوازدهم میلادی قلمرو فرمانروایی قراخانیان به شهر بخارا محدود شد که خود تابع و وابسته به خوارزم بود. آنان سرانجام با شورشهای داخلی تضعیف و تحلیل و اشراف خوارزم بر آنان مسلط شدند. قراخانیان نخستین سلسله‌ای بودند که در ترکستان غربی فرمانروایی کردند.<sup>۱۸</sup>

خوارزم، که منطقه‌ای باستانی با فرهنگ ایرانی بود، در همسایگی سغد (بخش شرقی ماوراءالنهر) قرار داشت که بعدها مرکز ثقل ترکها شد. این قلمرو از رود سیردریا تا رود آمودریا تا ماروای ترکمنستان کنونی گسترده شده بود. هرچند خود خوارزمیان تمایل داشتند دامنه قلمرو



خود را به سوی جنوب گسترش دهند. خوارزمشاهیان دولتی ترک و ایرانی شده بودند که خیلی زود تابع خانات قراختاییان شدند. خوارزم در حدود سال ۱۱۸۰م با خراسان یکی شدند و به قلمرو سلاجقه فارس در شرق ایران حمله و آنان را نابود کردند. آنان همچنین در سال ۱۲۰۷م ماوراءالنهر غربی را از قراختاییان گرفتند. پایتخت خوارزمشاهیان اورگنج بود که شهری ایرانی بود. هنگامی که در سال ۱۲۱۸م چنگیزخان قراختاییان را در کاشغر سرکوب کرد آنان به تهدید خوارزم پرداختند.

در ۱۲۲۱م چنگیزخان خوارزمیان را گوشمالی داد و پس از بازگشت دوباره به منطقه، خوارزم به دو بخش مجزا بین اردوی زرین و ایلخانان ایران تقسیم شد که هر دوی آنان حکومتی جانشین مغولها بودند. در حدود سال ۱۳۸۰م، ترکها حکومتی ضعیف تر را در پیرامون خیوه بنیاد نهادند که تیمور آن را به سمرقند، پایگاه اصلی خود ضمیمه کرد. پس از سقوط تیمور، خوارزم تنها به منطقه‌ای کوچک گفته می‌شد که در ترکیب دولت شیانیها قرار گرفته بود.<sup>۱۹</sup> خوارزم پس از مغولها و تیموریان هیچ‌گاه شکوه گذشته خویش را باز نیافت و از آن‌همه شکوه فرهنگ و تمدن ایرانی اندکی بیش نماند.

با حمله چنگیزخان به آسیای مرکزی، عمر دولتهای ایرانی- ترکی منطقه پایان یافت و عناصر ترکی، قلمرو وسیعی از منطقه را فرا گرفتند که در این زمینه حمله مغول شرایط لازم را برای آنها فراهم آورده بود. قلمروی امپراتوری مغول در دوره چنگیزخان شامل مغولستان، چین شمالی و ترکستان غربی تا ایران بود. جانشینان او فتوحات او را ادامه دادند. در امتداد غرب، بقیه قلمرو ایران و بغداد تحت فرمانروایی مغول بود که در سال ۱۲۳۱م هلاکو (ایلخانان ایران) پسر چنگیزخان با صدارت عظمای خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی بر آن حکومت می‌کرد و بزرگانی چون خواجه نصیرالدین طوسی در آن دوره از نظر علمی درخشیدند.

در قرون چهاردهم تا شانزدهم خانات جغتای بر منطقه ماوراءالنهر فرمانروایی می‌کرد. جغتای از نسل چنگیزخان بر بخشی از امپراتوری مغول پیروز شد که از رود ایلی و کاشغر تا ماوراءالنهر کشیده شده بود. در اوایل قرن چهاردهم میلادی خانات جغتای از امپراتوری مغول جدا شد و در اواسط همین قرن این خانات به بخش غربی مسلمان (ماوراءالنهر) و بخش شرقی،



معروف به مغولستان تقسیم شد، اما پس از اندکی تحت فرمانروایی تغلغ تیمور، یکی از نسلهای گمنام جغتای، که به اسلام گرویده بود، دوباره متحد شد.

خانان جغتای در اوج قدرت خود، از رود ایرتیش در سیبری تا سفلی غزنی در افغانستان کنونی، و از ماوراءالنهر تا حوضه رود تاریم گسترش یافته بود. در سال ۱۴۸۴م زمانی که تاشکند را گرفتند، خانان جغتای به منتهای درجه شهرت خود رسیده بود. اما در اوایل قرن شانزدهم میلادی، تاشکند را از دست داد و به شیبانی‌ها واگذاشت (۱۵۰۹). این سلسله بر اثر تجزیه داخلی ناشی از حمله قرقیز-قزاق و اویراتها یا مغولهای غربی و دیگر سوارانی که آسیای مرکزی را از دست داده بودند، کوچک و به کاشغر محدود شد.

شیبانی‌ها در قرن شانزدهم میلادی بر آسیای مرکزی فرمان می‌راندند که مخلوطی از مغولها و ترکها از نسل شیبان از نوادگان چنگیز بودند که در حاشیه‌های جنوبی کوههای اورال استقرار داشتند. در آغاز قرن پانزدهم میلادی آنها ازبک (اوزبک) نام گرفتند و رهبری آنان را ابوالخیر برعهده داشت و قلمرو آنان در طول ساحل رود سیردریا تا مرزهای شمالی ماوراءالنهر بود. اویراتها به ابوالخیر حمله کردند او شکست خورد و قلمرو آنان به دست قرقیز-قزاق افتاد.

بنیان‌گذار اصلی شیبانیان، محمد شیبانی پسر ارشد ابوالخیر بود که تقریباً در سال ۱۵۰۰م، با پشتیبانی خانان جغتای، که بعدها در تاشکند مستقر شدند، سمرقند و ماوراءالنهر را از آخرین فرمانروایان تیموری گرفتند. آنها سپس تاشکند را فتح کردند و قلمرو خود را تا دوردستها تا فرغانه گسترش دادند (۱۵۰۳م). آنها در ۱۵۰۶م خیوه و در ۱۵۰۷م به خراسان و هرات یورش بردند. شیبانی‌ها فتوحات شرقی خود را از دست دادند، اما ماوراءالنهر و تاشکند را نگاه داشتند. آنها در طی قرن شانزدهم میلادی بر سر خراسان با ایرانی‌ها منازعه داشتند تا در سال ۱۵۹۷م شکست خوردند و خراسان را به‌طور کلی به صفویان واگذاشتند. ترکهای قرقیز از شکست شیبانها به‌دست صفویان سود بردند و سرزمینهای ماوراءالنهر را غارت و اشغال کردند. در سال ۱۵۹۸م شیبانی‌ها به‌عنوان یک نیروی متحد سیاسی از صحنه منطقه خارج شدند اما ازبکان در ماوراءالنهر استقرار یافتند و هسته ازبکستان امروزی را پدید آوردند.<sup>۲۰</sup>



شیبانی‌ها که همزمان با دولت صفویه بودند تا سال ۱۵۹۷م با ایرانیها در منازعه بودند که در این راه با حمایت عثمانیها و به‌عنوان متحد شرقی آنان قصد داشتند جبهه‌ای در شرق ایران بگشایند و عثمانیها از غرب و آنان از شرق ایران را مورد تاخت و تاز قرار دهند. آنان پس از شکست از ایران در ۱۵۹۸م علناً از صحنه آسیای مرکزی خارج شدند.

پس از شیبانی‌ها، قرقیزها و قزاقها در صحنه آسیای مرکزی فعال بودند. قرقیز- قزاق کوچ‌نشینان ترک بودند که در اواخر قرن پانزدهم میلادی در حاشیه غربی مغولستان در حرکت بودند. آنها ابتدا به ازبکها (شیبانیها) در حوضه رود سیردریا پیوستند، اما بعداً مسیر خود را از آنان جدا کردند. در اثنای قرن شانزدهم میلادی آنها خانان جغتای را مورد تاخت و تاز قرار دادند. در حوضه رود ایلی، که بعدها محل استقرار آنها بود، در اثنای قرن شانزدهم و هفدهم میلادی در استپهای قرقیز در قزاقستان استقرار یافتند. اویراتها یا مغولهای غربی در قرن هفدهم میلادی به استپ تجاوز کردند، اما از سوی قرقیز- قزاق تار و مار شدند. در اوایل قرن هجدهم میلادی آنان به اردوهای کوچک، میانه و بزرگ تقسیم شدند و از دریاچه بالخاش تا رود اورال حضوری فعال داشتند. در آغاز قرن نوزدهم میلادی اردوی بزرگ جذب خانان خوقند شد. احتمالاً قزاق- قرقیز منشاء قرقیزها هستند.<sup>۲۱</sup>

در سال ۱۷۱۰م خانان خوقند از خانان بخارا جدا شد و شاخه‌ای از آن در فرغانه شد و در آغاز قرن نوزدهم میلادی به تاشکند پیوست. بعدها اردوی بزرگ قرقیز- قزاق که در شرق دریاچه بالخاش استقرار داشت تابع آن شد. در ۱۸۷۶م خوقند ضمیمه متصرفات روسیه شد.<sup>۲۲</sup> خانان بخارا را تقریباً در سال ۱۶۰۰م شاخه‌ای از سلسله فرمانروایی شیبانی آستاراخان تاسیس کردند. سپس ضمیمه ماوراءالنهر و فرغانه گردید. این خانان، فرغانه را در حدود ۱۷۱۰م به خانان خوقند و مرو را در سال ۱۸۲۶ به روسیه واگذار کرد. در سال ۱۸۶۶م بخارا تحت‌الحمایه روسیه شد و در ۱۹۲۰م به شوروی پیوست. بلشویک‌ها به انتقام حمایت تاجیکهای مسلمان سمرقند و بخارا از جنبشهای ضد کمونیستی، پس از سرکوب آنان و برقراری حکومت شوروی، این قلمروهای ایرانی‌تبار را از قلمرو فارس‌زبان منتزع و به قلمرو حاکمیت ازبکستان داد. خانان

خیوه نیز از دیگر خانات ایرانی تبار آسیای مرکزی در سال ۱۸۸۱م پس از انعقاد قرارداد آخال بین روسیه و ایران و انضمام آن به دولت روسیه تزاری، از سوی روسها منحل شد. زبان فارسی، از دوره سامانیان به بعد زبان رسمی و درباری منطقه بود. در امیرنشین بخارا و خانات خوارزم و خوقند همه مکاتبات با زبان فارسی انجام می‌شد. تا قبل از هجوم بلشویکها به منطقه، حاکمان و امیران و صاحب‌منصبان به فارسی می‌نوشتند. بسیاری از منابع تاریخی منطقه به زبان فارسی نوشته شده است. در عین حال، آثاری که به زبان ترکی ایجاد شده‌اند هم با الفبای فارسی نوشته شده‌اند. اگرچه در دوران بلشویکها و حکومت هفتاد ساله کمونیستها بر منطقه خط مردم منطقه تغییر یافت، با این حال، زبان تاجیکی و زبانهای پامیری از گروه زبانهای ایرانی شرقی به حیات خود ادامه دادند و فرهنگ و تمدن ایران را تاکنون زنده نگه داشتند. در سده چهارم هجری حکیم ابو عبدالله رودکی سمرقندی (وفات ۳۲۹ق) کهن‌ترین شاعر ایرانی است که در بخارا می‌زیست. او حکیمی خردمند و فرزانه بود که دانش و اندیشه‌های خود را در قالب اشعار زیبا می‌پراکند.

هر که ناموخت از گذشت روزگار      هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار  
یا در جای دیگر فرموده است:

زمانه پندی آزادوار داد مرا      زمانه را چو نکو بنگری همه پنده است  
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری      بسا کسا که به روز تو آرزومند است  
زمانه گفت مرا خشم خویش نگاه دار      کرا زبان نه ببند است پای در بند است  
حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی (وفات ۴۳۱ق) با ژرف‌نگری تمام دانش را ستوده و غزلی آهنگین و زیبا سروده است:

درخت تو گر بار دانش بگیری      به زیر آوری چرخ نیلوفری را  
مولانا جلال‌الدین بلخی ملقب به مولوی رومی (وفات ۶۷۲ق، قونیه) با ژرف‌نگری خود در فلسفه و عرفان چنان به ذات خداوندی آگاه است که در شعر زیر، که مبین آگاهی او به هسته و مولکول است، بیان داشته است:

دل هر ذره که بشکافی      آفتابیش در میان بیینی



مولانا که در بلخ زاده شد و در قونیه تکامل یافت و در آنجا زندگی را بدرود گفت تمام اشعار و آثار خود را به زبان فارسی سروده است. با وجودی که قلمرویی که او در آن می‌زیست قلمرو ترکان بود، چگونه او آثار خود را به زبان فارسی آفریده است. می‌توان به جرئت گفت که مردم آن قلمرو با زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی بیگانه نبودند و مولانا را درک می‌کردند. مردمان قلمروهای همسایه زبان و فرهنگ فارسی و ترکی با هم در تعامل بودند. هنوز هم اشعار مولانا را ترکان در مراسم و آیین‌ها می‌خوانند.

### نامهای جغرافیایی آسیای مرکزی در آثار شاعران و بزرگان علم و ادب ایران

نامهای جغرافیایی آسیای مرکزی در اشعار بسیاری از شاعران ایرانی به چشم می‌خورد و نشان‌دهنده عمق روابط و تعامل بین ساکنان ایرانی و ترکان منطقه است.

آدم‌الشعرا ابو عبدالله رودکی سمرقندی می‌گوید:

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی

یا در برخی نسخه‌ها:

باد جوی مولیان آید همی      بوی یار مهربان آید همی

حافظ می‌گوید:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم      کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

یا در جای دیگر می‌گوید:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را      به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را  
در جنوب شرق این سرزمین کوههای پامیر قرار دارد که برگرفته از دو واژه «پای» و «مهر»  
(یا میترا) است و در بدخشان در دامنه‌های جنوب‌شرقی این کوههای سر به فلک کشیده، اقوام ایرانی اصیل با زبانهای ایرانی شاخه شرقی از جمله یغنابی، شغنانی و یازغلامی هنوز هم فرهنگ اصیل ایرانی و زبان خود را نگاه داشته‌اند.

بلندترین قله این کوهها «شاه تیرانداز» نام دارد که همان اشاره به آرش کمانگیر است. نظامی عروضی سمرقندی گفته است:

از آن گویند آرش را کمانگیر که از آمل به مرو انداخت تیر  
 در این سرزمین وادی بزرگ فرغانه با فرهنگهای گوناگون ساکنان خود به موزه گفتگوی فرهنگها  
 تبدیل شده است. سرزمینی که در آن نوروژ با تمام زیباییهای خود بین اقوام ایرانی و غیرایرانی با  
 شکوه تمام برگزار می شد و می شود. مولوی بلخی فرموده است:  
 گفتم زکجایی تو تسخر زد و گفتم ای جان نیمیم ز ترکستان نیمیم ز فرغانه

### نتیجه گیری

آسیای مرکزی سرزمین شگفتیهاست. کوههای پامیر شهر چارجوی (از واژه پارسی «چهار» و «جو» به معنی شهری با چهار نهر و جوی)، بدخشان، آب پنج (مترادف پنجاب در شبه قاره هند)، مرغاب (آب مرو یا مرو آب) آستانه، دریای خوارزم، و دیگر توپونیمهایی که نشان دهنده یادمانهای فرهنگ ایرانی در منطقه است، در کنار نوروژ جشن زیباییها و بیداری طبیعت و دهها و صدها نشانه و نماد رابطه فرهنگی ایران با آسیای مرکزی، نشان دهنده عمق تعامل فرهنگی بین ایران و آسیای مرکزی است. در آسیای مرکزی شهرهای کهن ایرانی از جمله نسا، آمل (چارجو)، اشک آباد (عشق آباد)، اورگنج، مرو (در ترکمنستان)، خیوه، خوارزم، بخارا، سمرقند (در ازبکستان)، پنجیکنت، اسروشنه، حصار شادمان و سغد و خجند (در تاجیکستان) قرار دارند. این قلمرو سرزمین و زادگاه ابوحفص سغدی، سوزنی سمرقندی، بوعلی سینا، ناصر خسرو، رودکی، خوارزمی و فاریابی و دهها مشاهیر دیگر جهان علم و معرفت ایرانی است. این مشاهیر آثار خود را اغلب به زبان فارسی آفریده اند، اگرچه در میان آنان مشاهیری چون محمود کاشغری، علیشیر نوایی و برخی دیگر ترک بودند. در دوره حیات ادبی و فرهنگی این ستارگان گفتگوی ملتها و فرهنگها رواج داشت و همه با هم در یک قلمرو جغرافیایی ایرانی-ترکی می زیستند.

با توجه به آنچه گذشت حکیمان جهان هنر و اندیشه و معرفت و کمال و فرهنگ و دانش و خرد ایران زمین نه تنها برای ایرانیان و ساکنان قلمرو کنونی ایران بلکه برای قلمرو جهان ایرانی در آسیای مرکزی، قفقاز و آناتولی بسیار مورد احترامند و آنان می خواهند با اندیشه های این بزرگ مردان آشنا شوند.



وجود واژگان پرشمار ترکی در زبان و ادبیات فارسی و همین‌طور وجود واژگان پرشمار فارسی در ادبیات ترکی نشان‌دهنده عمق روابط بین ایرانیان و ترکان است. اگر وام‌واژگان را از هر دو زبان جدا کنیم نه تنها از غنای هر یک کاسته‌ایم بلکه کاستی ژرفی بر هر دو زبان وارد کرده‌ایم. فرهنگ غنی دینی و مناسبات آیینی اسلامی در بین مسلمانان ایران و آسیای مرکزی و قفقاز و آناتولی، وجوه مشترک بسیار ارزشمندی است که در کنار آیین‌های ایرانی از جمله نوروز می‌تواند ما را به یکدیگر نزدیک سازد. برگزاری نشست مشترک تخصصی و کارشناسی سازمان علمی فرهنگی سازمان ملل (یونسکو) در تهران با پنج جمهوری آسیای مرکزی، ایران، ترکیه، افغانستان، پاکستان و هندوستان در سپتامبر ۲۰۰۴م در تهران برای انجام مراحل نهایی ثبت آیین نوروز به عنوان میراث بشری، از جمله موفقیت‌هایی بود که نشان از وجوه اشتراک بین کشورهای منطقه است. ما باید این گذشته باشکوه را گرامی بداریم و در بین ملل مختلف آسیای مرکزی فرهنگ تسامح و تساهل را گسترش و به گفتگوی بین اقوام و نژادها و فرهنگها و زبانها رونقی دوباره دهیم. ایرانیان و ترکان همان‌گونه که در گذشته با هم در تعامل بوده‌اند اکنون نیز می‌توانند با هم تعامل داشته باشند و با به‌کارگیری امکانات و ابزار موجود به توسعه فرهنگی و اجتماعی و علمی منطقه کمک کنند. بنابه ضرب‌المثلی ترکی: سو گلن آرخا بیرده سو گلر (در جویی که یک بار آب روان بوده بازهم می‌تواند آب جریان یابد).

### پی‌نوشت‌ها

۱. و. بارتولد، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه دکتر غفار حسینی، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۵۴.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان، ص ۵۶.
۵. همان.
۶. باباجان غفوروف، تاجیکان تاریخ قدیم، قرون وسطی و دوره نوین، جلد اول و دوم، انتشارات عرفان، دوشنبه، ۱۹۹۷، ص ۴۷۶.
۷. همان، ص ۴۸۷-۴۷۷.
۸. همان، ص ۴۸۰.
۹. همان، ص ۴۸۷.
۱۰. همان، ص ۵۰۱.



۱۱. همان، ص ۵۱۸.

۱۲. همان.

۱۳. همان، ص ۵۱۹.

۱۴. همان، ص ۵۲۹.

15. Peter Goldon, *An in troduction to the history of the Turkish people*, Otto Harrassowitz, wisbaden, 1992, p. 160.

16. Ibid.

17. Ibid.

18. Carlos, Ramirez-faria, *The Historical Dictionary of World Political Geography*, an Encyclopedic Guide to the History of Nations, Palgrave Publisher, 2001, p 167.

19. Ibid, p. 170.

20. Ibid, p. 275.

21. Ibid, p. 171.

22. Ibid.

### منابع

- بارتولد، و.، *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۶.  
- بلیتسکی، آ.، *خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)*، ترجمه پرویز ورجاوند، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران، ۱۳۷۱.

- *حدود العالم من المغرب الى المشرق*، به کوشش منوچهر ستوده، انتشارات طهوری، ۱۳۶۲.

- رضا، عنایت‌الله، *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

- غفوروف، باباجان، *تاجیکان، تاریخ قدیم، قرون وسطی و دوره نوین*، جلد اول و دوم، انتشارات عرفان، دوشنبه، ۱۹۹۷.

- فرانک، آیرین و براونستون، دیوید، *جاده ابریشم*، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.

- لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

- Golden, Peter, B., *An introduction to the history of the Turkish people*, Otto Harrassowitz, Wisbaden, 1992.

- Ramirez-Faria, Carlos, *The Historical Dictionary of World Political Geography*, an Encyclopedic Guide to the History of Nations, Palgrave Publisher, 2001.